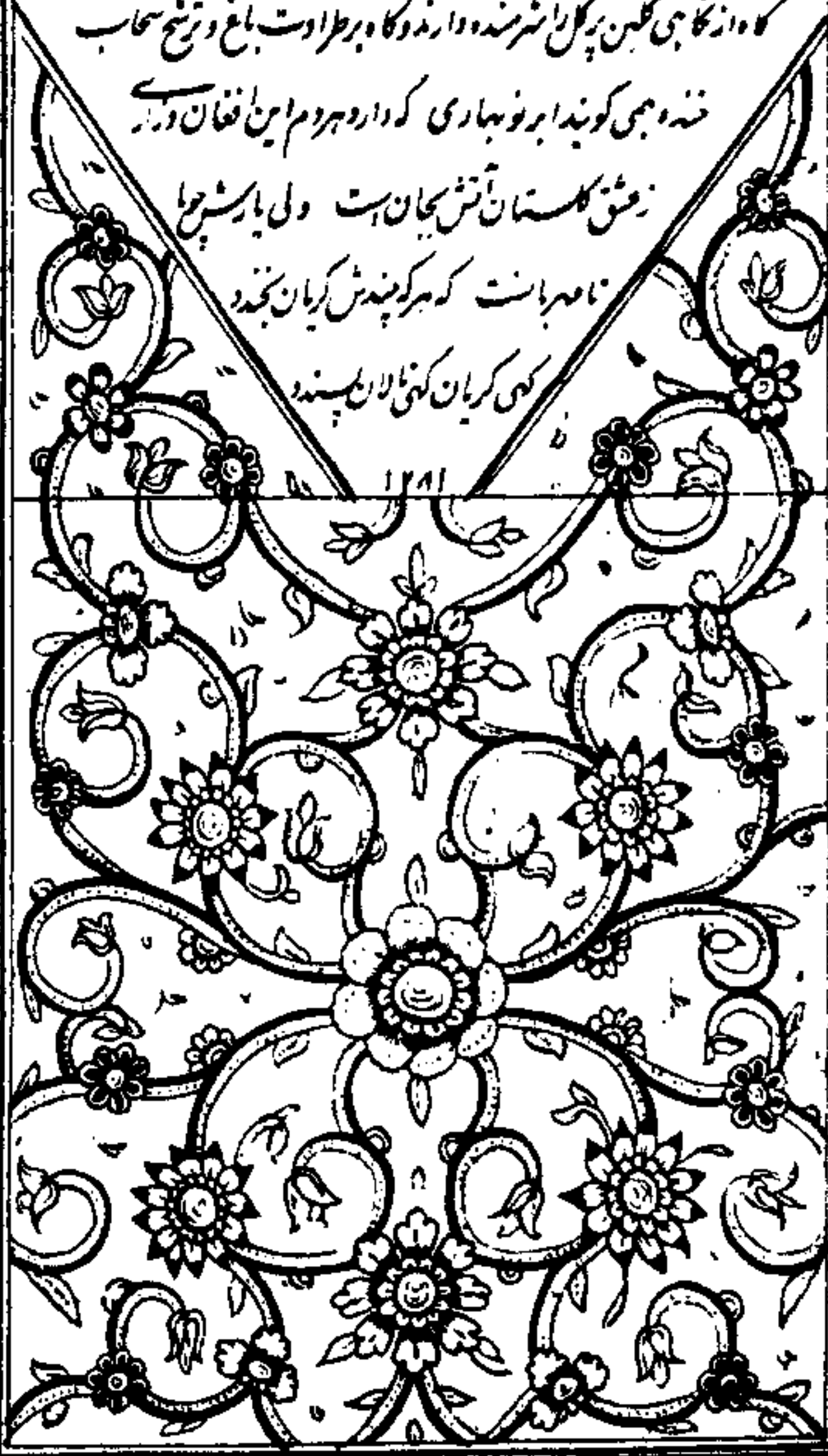


نظر نشین
کلاه کردن بگوشه چشم
بر سپل شده و تیری

معاشرت زجا کالظرف ذی بکورد نه نوا ایها و تر نوا نظره اشتره ثم قالت باشد ارمانه
 این چنانست از چه تواند ولی بدون زدمت در نگاه لطف تا که خشم کو وقت کین دیدن پیر
 چشم کو شاگردن غمیزین موغاب از غایض بسو کشاده شمبسی از کبوس می سببار عبارت و اوه
 کاه از غنای کلبن پر گل را شمرنده دارند و گاه بر طراوت باغ و ترشح سحاب
 خنده می گویند ابرو بهاری که دارد هر دم این افغان در
 ز عشق گلستان آتش بجان است ولی بارش بر ما
 نامهربانست که بر که پندش کریان بخند
 کسی کریان کنی تا لان پسند



بسم الله
الحمد لله

مجلد سوم
از کتاب مستطاب

میرزا عبد الوهاب

اعلیٰ المدقام

ادای شکر و سپاس یافتیم و سپاست بر قیاس نه سعادتتی که در بندگی حضرتت بقدم
 تقرب پویم و نه عبادتی که بدان نشنودی صیب جویم بدوستی یکی از دوستانت بر جمعی از دشمنان
 دولت بسکام قدرت عفو آوردم و ثوابت این صغیر را نیز وقف صنعه اعمال و کردم و این
 برای محبت نکاشتم

از جانب یون اشرف سلطان محمود خان خانکار نوشته شده است

الحمد لله الذی جعل المحجة معانا لا لبواب عرفانه و الرساله تصبا حالا سبابا ایفانه اول
 سپاس و نیاز لالی سی کیم چنان و لسان موافقی و جواسن ارکان متابعتی باطن و ظاهرا
 مشارکتی قول خاطر معاندتی ایلان کار عیسی و انکار رشته سیغه ادو ایل و نهما رو منصفه و م
 اولابولغای اول بوغ فیکریشیکان سر او اردور کیم رایت ظهور دین خزان منصفه و جودین انوار
 منقح محبت ایلان همیشه و بساط منبسط شهودین از دواج عناصر و افلاک و امشراج آب و خاک
 و ارتباط انوار و اختلاط ارواح و اجسام و آمیزش مواد و طباع و پیوند اجناس و انواع ایلانی
 بخش تقویم زیب نظام اشظام ایلان پیرش آیری لیب و ادی سی نیک از غوطاری ایکن
 سبل اماراتی رسل اشارتی ایلان قویوب اتحاد و یمنی نیک و راق لرغه صحف انزالی و کتب
 ارسالی پیران توبه منه المبد و الیه المعایر یوب وضع الکتاب و جینی بالنسین و الصلوة علی خیر
 و المرسلین و آل و صحبه ایتسین الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین تحمید و حمد و دود و تسلیم
 محمودین سوکره هایای دعای مصادقت التوا که مطایای افلاک مراحل ناموت دین قوافل
 ملکوت ایلان چیکا چیکا منازل استجابتی مرکای لار و طراف شاکیم کجا صفای و لاد
 جیفا جیفا جوهران اسواق و اسلیکا چیکای لار خلافت پهن نیک خورشید جهان
 آراسی شرافت بصری نیک کو بر کتاسی سماعت هواسی نیک با غارخان غمی

ایفان
 جمع عین
 سعادت
 هم بدو و هم زود
 در این باره
 بعضی باشند
 چیکا چیکا نفع
 طرف
 جمع طرف
 و نیکو
 جفا
 آب در
 سبب
 بخش کردن
 و غارخان
 بران
 غر

بنالت و ابی نیک چافلغان حمامی دوده ستوده عثمانی ملک فرزند سراجی تارک
 مبارک قیصر لغی نیک دوز الشاجی پادشاه عادل باذل بچگف دریا دل معظم سلطان
 معظم سخواقین ناصر الاسلام و مسلمین بنویدلدینا و اله بن خادم اکرمین الشریفین السلطان محمود
 خان بن سلطان عبد الحمید خان لازالت اجزاء منصورین و مقهورین و عدله انجمن انجمن
 خدمت شارقسبیاں مشهوری ملک آری ایچون لوحه صدق و داد کدارش اسم اتحادی
 بود و جتلا کارش پذیرا ولدی کم جهان و جهانیان یزدانی وزمین و آسمان و عالی حکمت
 بالذسی قضایه عالم قوامی و نبی آدم نظامی ایتلاف و تسبیام عهد سید امقررا و مس
 وفاق و اتفاق فحسی اتفاق ذوالابصار یا ملاعزت و عقدا بر حی نیک ارتعاسی و در وقت
 اتحاد و اجتماع اولی الافکار یا یافت و ارتقا معارجی نیک اعتدالی دور اختلاف ضمما
 و افرق سر بر قوام دین و دولت تفریق نیک لایلی و لغای اتحاد آرب و اطراد مطالب
 منظم ملک است تنسیعی نیک سالی بولغای خصوصاً سلاطین ذوی لاقدر اتحادی
 اصحاب قدرت و حشیا رودای که آسایش عباد و آرامش بلاد دین مایسی دور و روضه یون
 و حوزه ملکین سپه ایسی و احمد بعد ملک لاکبر بوزنه سعادت اترده اربع بواکی دولت عظمی
 و اکرم خضر اعشامی حضرت نیک چشم بقادین سیراب بولون سیاح مهابت غنی حفسیدین ر
 لیغ کوزیک لیغ کل لاری تعیب نسایم قدس انعامی نشیردین عطر البیع مودت نغالی الی
 برید لر خطاب محبت یلان اول حضرت بن بود دولت و تو شلار کسی بو حمیدین اول معینه
 دسان سر دوستان ولدی لاری اظمی لاری کتاب مودت یلان بوجانیدین جائیه عنده لیب تک
 سر دود دین داعی روه غه اطلاع اشواق ایچون سر دوالدی لاری رسمی زاده سید عبد الوهاب
 زید فیضی لاری محبت شامه که بر طری لالی جبارت کجستی امارتین حامی اولغان سلک

سالت
 شمشیر شبیه
 قراب
 خلاف شمشیر
 قرین
 کوهله و دینه کوه
 خدمت که جمع نمود
 کوه بغیرت یعنی جهان
 کوه جده این کارش
 جمع آوری نمودن
 طلب مودت کردن
 جمع برت که معنی خاندان
 بر جمع حصار گویند
 بنی زهر ورون
 جمع را بویست
 جمع بر جمع
 که معنی اطراف و مراد
 معنی با بر

الکامل

درود بر سید

سالمی و با بکمال اول بمایون دولت دید دفع مشنیه با جوج صفت نایه بکون سده سید ایگان
 اول شوکت عظیم حوزه سلام ایچون مخطا تویم و صون قدیم دور وجهه جامعه اسلامی من
 نه بتسین القابرتن نه ربطا شد و قوی دو بظافت بنده شوکتین القابرتن دین نه لغت
 و کجحتی نسب اول پس بوجان اولی می دولتمن قاهرین مشرفت محام ملت و دولت
 و اسپریریا معصمت و معاونت ایماکای لاریتکای لاروداعی دولتمدار ایلامجاری محار
 و سلامت و مسالک موافقت و مخالفتند ایکی دولت قاهر و محتمل رعایت قیما غایب
 لاریه قیلغایلار و با بکمال حضرت اعدیت توینقی سرلا و بونعم الریش مزید العلیت ز رفیق غایت
 نامور ناموسیز دوروشید بهانی اول شوکت سده بنای ناموسیز

صون
بوزخورد خطا

سینه
مانند بکرون
و مکتوب

از جانب اشرف بمایون بامیر اطور فرانسه ناملیون نوشته شده است

تختین زکری که با بکمالان رانتر اوار است سپاس خداوندیکانه است جل شانزه که ما را
 توفیق الفت از دیوان قدرت است و شخص کاکلی در ظل وحدت و جبهه کفیل و بونعم الویل
 و از آن پس در دو پیام اوران و امیران که از کثرت خویش بر وحدت او دلیند با احسن
 شرح و افریق کتاب رسنمای یک سئل و بعد کثرت ای مضر بامیدار و چون طراوت
 دوستی از تو از نامه و کتاب است و در کثرتن کجحتی غایب رانترت سبحان نشد رسولان در
 دوستان تغیر بیلان و مساحت بوستان است و سزاوار یکد لان چنا که گاه و بگاه از محاسن
 احوال کید کیر آگاه باشیم تا کابا بر کاه مقصود نفس بکرنکی بند و مراد خاطر از دو جانب هم بوز
 در اینوقت مغیری از جانب دولت روسیه در این عهد و دو کار گزاران مارا با او مقالات
 و کلمات چند رفته بود جوانی که به و کوشیم همین بود که آن برادر جلیل در هر یک از امور ما کفیل است
 بر پریشان قبول ننماید ریاضات و بنه بر بنایست و بهر رنماده معنی هر که صلح آورد چنا

سینه
نوشته شده
تقریر
و از کردین

بلاکام

نخونیم و بهر جا شتاب جوید رنگ نار اول بر بوی اوست و مراد از رضای او تحصیل مقام است
فلان همیو آگاه است

ایضا بنام لیون پادشاه فرانسه نوشته شد

شکرت خداوندی را که شکرش نفسی است و اقرار بر ششش خود منی در پیکر آدم از دمی صحت
روح نهاده و نوح را بچودی خلعت نجات داده پورا از آرزو کفر از غلتش کلی آتشین است و نور طوطی
بر اطوار نورش آتی بسین عهد خضره اگر با ابد عهد است من دیده و کلمه طیبه را اگر تکلم در عهد
بصدایه دست ریالت خاتم از غش محبت او در انکشت است و تمام نبوت را از مهر او مهر
در پشت و در و فراوان بر پشان و نزدیکان با دو بعد که بر دعائی که پرورده دریا
شمیر است و آخرتانی که بر منطقه مهرش میر شایسته ما را بنجمن انجم خدم شهریار کشورش جهانگیر
جهان را فرمانده فرما بیا عدل نگار ظلم زد اطرا نخت و جا و صباح بزم را مصری تا بان رود
عزم را ما بی شتابان پادشاه مکرم خسر و معظم خدیو اکرم امیر اطوار اعظم مالک ممالک و در فوایط
روانش شاد و جهانش بر مراد باد شهریار کا مکار از روزیکه ما بین این دو دولت جاوید عهدی کانی
و شاهای کلین بگزینی هم پیوسته است تا کنون میان بنجهای فیروز روزی زلفت که رشته دو
در دست الفت تابی نه چند وطن کجبتی از مشرب سعوت آبی خصوصاً در این اوان که عالی
فلان از حضرت پسر سبط مرطبه پای طریق مراجعت گشته و از عرض مهربانهای کار گزاران
آن درگاه شرح الطاف آن فروغ بخش مصباح دولت و جاه نسبت با انوائی انجمن محبت گردید و بجهت
از هر دو جانب دقیقه از رسوم کجبتی متروک نیست و کامی خبری نیروی محمودی کانی سلوک کار گزاران
دولت از این سو اگر بر الواح نمیشرفش بنده صفحات خاطر را از آنجا نب مرآت صافی است
و بهر خواهان شوکت از آنصوب اگر در پان مهی سخن را نند مصداق زبانها از این جانب ترجمان

ایضا بنام
شاه
کج و موی که بر او
نویسند

منطقه
دایره است که عظم از او
در فلک فرض توان
نمود
روح
بالع شتابگاه

کافی و از این رو آینه اقبال و دوستان پاک است و منطبق آمال دشمنان پر خاک بریدان و مقدمات
 این دولت در آنحضرت نرسد آسود بخت سان سایر و عا کعد یو المچیان و یمنی لان آنحضرت در
 دولت فلک نشان اقبال شمال دایره واقف در خدمات حضرتین فلک بخت ثابت و مستقیم
 و در صحن استقامت کاه راجع و کاه مقیم در بخت و اسلام

کاف
 نسخه در کتب
 غیر برای بنام

کذاب یکی از سلاطین نوشته شده

شایسته هر غایت سپاس شریاری بنار است که همه را بدو نیاز است و از همه او بی نیاز در همه
 خرا و یکی نیست و در عا کفی و شکلی نه و در دو او هم همبران در بران در سولان و پیروان از که بدست
 سعی ایشان در باری معرفت و شناخت با است و کار ملک و ملت بساز و از آن پس کلماتی عا
 که از انعام سبج بر کشیده از باد بهار و ساغر ثمانی که از لب خضر باز آید از کف باد و سار به باد
 اینجمن مهر نایب شریار فلک بزم قضا غم قدر زدم خدیو مهر فسر جو در و داد کسر خسرو ماه صبح شرم
 پیش نامید پیش دانی بجم ختم بر کرم بگوشه بر باد کوه منظم منظم امیر ظویر عظم که حسرت شمن
 چون بخت دوستان زیاده و آمال نیکو آهانش چون آجال بد اندیشان آمده باد مساحه کوش
 رامی ملت آرایم که در بسنگامی که بر چهره روزان این دو دولت ابواب سعادت باز و
 سیر تقدیر با کار گزاران این دو حضرت همز بود فلان سیر مانا که فلان است و اید شد

میش
 سبک

ایضا کذات

ذاتی ستایش و سپاسی که در شسته تمیل و توجید بتالیف او کار جهانی و تصرف در ارسالی
 و منسک آید و جو بس حمد و ثمانی که در سبک تسبیح و تحید بتدویر اطلاق فلکی و تقییر اثنواق ملکی
 مواظف مرقط شاید سزاوار پگاه کبریا اند و زنده نوایر بکاره سار ششنا و پگاه نه موجود کعبه و در
 موی با قامت و سیرت مقدری که دست قدرت بی مثالش در مواد ضد و صوری با همه تبارین و در

چندین خاصیت اتحاد نموده که از آمیزش آتش و آب و استخراج باد و خاک خلقی لطیف چون بکرش
 انسانی صفت توأم پذیرد و از تعامل کیفیات متخالفه و تقابل انفجارالات مترادفه با حسن الوجود
 سمیت استیام گیرد و تعلق نفس بدن با غایت اخلاف از اثر اختلاف موجودات و محسوسات و
 مقصود فلک گردد بدوری که از اثر حکمت پیمائش خیا پنجه در اجتماع و اتفاق اعضاء و امارت رنگ
 شایع نزدیک نموده تا بعد و اشراق اندازد و اثر از حصول مقصود و مراد بر آورده است نیزین اعلیٰ بنی
 و ماه رویش بخش این بلند خراگه و ظهور نور و کمال ظهور در حالت جدالی و دوری این دآن و بتا
 و تقابل مقام و مکان است تعالی شاه و تبارک سلطانه و در و میجان افلاک بر روان پاک
 رسل و نبیاء و خلفاء و اوصیاء که بتواتر ابلاغ و اخبار و توارد کتب آثار کاشف پیوند اول آخر و شارع
 مسلک باطن و ظاهری و مخبر بطریق قدیم و جدید و مظهر فرق شقی و معیبه مذ علیهم الصلوٰات جمیعاً
 الاذاد و خالف الاضداد و بعد هدایای دعائی که از بسط خاک بکل مطایای افلاک بمنزل استی
 و موقف اجابت شتابد و از کارشانی که در ادوار انجمن سرورش موقع مذکار و مورد تسبیح
 تا پیشگاه حضور پادشاه فلک و ستاره انجم سپاه خورشید سایه جمشید پایه دوست نواز دشمن که
 عدل اندوز ظلم موز قائم سیف دلیری پنجه ساعد ملک گیری نظام بخش ممالک امن ساز مسالک
 خوف پرداز ممالک سلطان معظم برادر کرم امیر بطور اعظم که تا در دیر رسد سن جهان را بهمان فلک
 بر شام طلیسان ساز نظام و زمار بند جبهه و صلیب آذین جزا و نافرمانی است معاهد سخت گاه
 و صوامع سخت و جایش در دادگار زینور خلافت از نعمات داودی پر آواز و مرغان خوش الحان
 اقبالش در اوج هوای آمان با انقباس عبوی در ساز باد ساشده کثوف رای ملک آرا که کنج عقود
 موافقت و دستور قواعد مصداقت و ترجمان سر بر دوستی و غیر آیات کجاست میدارم

از جانب اشرف پادشاه انگلستان نوشته شده

انقلاب
 سازگار آید

اندک
 جمع مذ معنی هند

مطایب
 جمع معنی هند
 کوبید

در رتبه
 کنی به از کعبان است که
 شش جبهه
 حونه

کجور
 خزان دار را کوبید

پس استیاض پروردگامی بنا بر خداوندی نیاید و سازد لهای پگاه و فاق آموز جانسک
 فرزانه آفریننده که با همه جهانی و خلاف از آینه شش تیرگی شب و روشنی روز هیچ صدا و قوا
 بروز داده و در استیاض آب خاک و از دواج آتش و باد که اصداد تصویرند با همه چکانگی و دوری
 قوت ترکیب حواس و قدرت ترتیب قیاس ننشاده است حکیمی که از ارمال بسیار و ابقا
 او بسیار و توار صحیف و اخبار و توار کتب آثار با فراموشی همچنان عهد است پیوند مذکر بسته
 و ذوق معرفت و شناخت را از مذکرات و تجدد و لالات هم پیوسته است سبحان و تعالی
 و تبارک سلطان خشنده گوهر دعای که در بساط انجمن ملک و اسطرالعقد سلک اجابت تواند بود
 و فرزند ارجمندی که با دشمنان فلک منطبق فخر و بسم غر تو اندک شود شمار محفل حضور پادشاه
 کشورکشا و شهریار ملک رطرا از فزونیک و از یک تیرس خطاب بهرام جنک فلک شش
 زمین درنگ محمود دشمنان و مقصود و دوستان فرمان روی مالک انگریز و هندوستان
 مکشوف ضمیر مهر تجرید ایم که چون دیری گذشته دهری منقضی شده که از طرف قرین لشکر
 آن آفتاب سپهر سردی در طی نامه محبت یختر از سخا و غایب که بر ریزر شمه که شارح حالات دوستی
 آیات باشد فنارت بخش گشت یگانگی و دواد مذکر دیده و این جانب سعادت جوانبینه
 عند لب ساسفری با صغیر تقریر احوال از شاخارامانی و اشواق در کلزار وفا و وفاق بال
 افشان و فخر خوان رسیده از زبان جوع فلان تا کون نه از آن صوب بریدی و اعلامی
 از این سو مغزق و بیامی در این وقت که فلان وارد این حد و دوازده گذارش احوال آن دوست
 بی جمال طلای حاصل و شد کار عبود سابقه هیچ اشواق دل محبت مایل گشت نسایم فرایم
 مودت نمایم از صوب ضمیر مهر تا بشرد ایتم از آه و بی نیروی سرانگشت دهر شوق در مطاوی
 این نامه کجستی خواه شجاع غایب مع ابواب از شد طردم رسم چکانگی و مرسوم شرط مودت آن است

که بر یک چند از تخریر مکاتبات دوستانه که دلایل تشبیه ارکان موالیات است مرسم و در
 محمد ساریم و ارسال رسال باک ضمیمه و سفرای ساوالتی بر تبریب مقدمات مصافحات که شایع
 است حکام سبانی اتحاد است پر دریم همین خضرای محبت را بی تو اترشح اقلام صدق اینام
 که داریم و کوشش کردن شاید نمودت با عاقل از لالی عبارات دوستی اشارات نداریم که سلوک آن
 طریقه ایقه مو اخواهان برود دولت را موجب آثاریک باشد و اندوه قزای خاطر بداندیش
 دور و نزدیک کرد

یکی از سلاطین فرنگ نوشته شده

طرز آغاز هیرام بی نشانی است جل شانزه که اورانه آغاز است و نه انجام و همه را هم آغاز
 و هم انجام خداوندی که ترشح حساب قدرتش در همین دلخای پگاه خضرای کجستی بر ویانند و
 نسیم شش در کلبین جانهای فرزانه کلههای رنگارنگ یکزگی بشخافه نسیم این کلخ دولت
 معطر دارد و نسیم آن عباری بر شاخ شوکت گذارد پس از ستایش آفریننده جهان بنسند
 آشکار و نهان تحت و سلام بکران بر روان بسیار امیران و بر روان پیروان ایشان باد

ایضا کذلت

لالی مقیاس شکر و سپاسی که از مخزن انفاس من تخلم فی المصنیا و مطلق کوسر اساس آدم
 و کنت بنیاد ریشه اذکار استجواب که و عیاشی مظم آید سزاوار شار در بار بار خدای که بنا خدای انبار
 و بنیاد و بقا کتب و بسیار کشتی نینان دریای ژرف عبودیت را با مشراع شرایع و با دبان
 اربان از عرفات کفر و طغیان با حاصل ایمان و ایقان رسا در زمره درایت و از اوست بیارگان
 بدست و سعادت گشاند تقدس و لغالی تبار العزیز

ایضا کذلت

تشییه
 بر او مشتمل
 غایب
 مصفا
 با که کرد در مقام صفا
 بودن
 حاصل
 غایب از زیور
 این
 خوب و خوب

بکران
 بی انداز

سلامی چون آفتابش تابنده دعای چون سهم غمزش شتابنده شانی چون رکان بخشش
 پاینده و خمستی چون آفتابش فراینده شادان بخش خدیو فلک یاور بلند اختر خسرو اعظم اکرم برادر عظیم
 مکرم امیر اطوار فخر پادشاه ممالک فرانسه و ایتالیا ساخته لوح ضمیر الفت پذیرا از بخشش
 جدائی و تغییر بر دشته بر صفا سچ کیمجستی و کبرائی مرتسم سب داریم که فلان و سلام و ان کفر

یکی از سلاطین نوشته

خداوند بندگانم و کردگار پرستش که بی سزا بخشید و سزائی بهم او بخشید کل از کل آرد و مهر از دل
 آرایش بوستان از چهر کلمات و آسایش دوستان از مهر و لعل طبله از با نبرادستان در پیشگاه
 دستان شاخ کاشف اسرار باغ سازد و برید از بی بسج دستان و لایع از پی دستان همدستی
 دوستان واسطه و پس از ستایش بزدان پاک درود با بر پیام آوران نیکو نهاد و بر سران مبدل
 و معاد و از آن پس سلامی دوستان و خمستی بکراته شادان بخش حسین خسرو یگانه شهیار کامکار از اندیشه
 جو دست بر عدل شکار کردیم پرورد پرورد بیخ خداوند کمین و تیغ نیزوی دست جهاگیری قوت بازوی دلیر
 جویون نومی نامی کثرت نمیشد و از وصیت کبستی خدائی پادشاه از سیاه فلک دستگاه برآید
 معظم مکرم امیر اطوار اعظم اکرم شکر ممالک فرانسه و ملک ایتالیا لایالت ریایات اقل
 محفوظ با نغز و نغمه و قصه و با جلاله منور و من الکسر و القصر ساخته مکشوف ای مهر سیاهی که اسرار

دوستان
 کفر و خد
 نیک
 بزرگ و بزرگ

جواب ذریعه محمود شاه افغان فرمانروای قندهار و کابل
 رشیدخان بدر بار پادشاهی ارسال داشته بود

چنه آن نظام دنیا و دین و قوام دولت و ملت بسین معاضدت سلاطین و مطابقت
 خوقین و مطابقت آراء دین و موافقت افکار بسین منوطا و مربوط است که بر سعود اختر محسود
 فرزندان اختر برج سلطنت و شهبازی بخشان که هر درج خلافت و تاجداری نهال بزرگوار بوستان

دولت و قبال زلال روح بخش چهره سلطنت و جدول جمال افسر و از کس کمال دانش و در
 پادشاه و یگانه گامها زما در لال مر تبعا فی مارج الا قدر زینت افزای افسر دولت و سپاه
 سپهر شوکت بوده مشهور ای موافقت آرایش باد که در سپه گامی که باره عزیمت صریر از نا در بر حم
 دشمنان دیو سار و غم سر کشان قطار تا بترتخاب اشر و ای جهان آرا بر ساحت استیفا
 پیمای یاران و استغای پیوند دوستداران با تابش مهر فیروزه قطع ساحت بوستان آغاز
 نوبت ربیع و اربعه خاصه دوستان با برک و ساری بدیع کار گزاران شوکت با از کار و نوبت
 دین و دولت از هر طرف آسایش حاصل و خاطر با انیر سو بدل آسانی دوستان و بخواه انان
 با امل افتاده بود و کل شاخه و فایست عهدت که محبت تو را بکشن کرنگی رسیده و تر شیب کباب
 یخبستی پرورش دیده از دست بریدی رشید به پیشگاه انجمن بیا یون رسیده نواسه ز سر دوستان خان
 گردید شایسته ارتقای آنجناب سلطنت آت بارج شرکت و اقتدار و استقرار بر سر بر ذمه ان جناب
 که قدیم امر او خاطر مهر نهاد و امسرو را و نوزی ضمیر بر اشارت دست شمار و مصلح معاضدت و نظایر
 دست نظار او مظهر مصادقت و موافقت معیج مواد نمودت و لغات خاطر فطریه آمد در طی مصادقت
 نامه دوستی حایه سطر می چند نمودت و فاق و موجبات اتفاق گاشته مشهور ای نور و ضمیر
 عاطفت کسرو داشته بودین خود بر کار و عام طایر و آنجناب طهر است که نایر با مفضای ملکات
 رای ملک را که دستور با اثر رفت و کجوز خایر رحمت و قانون مکارم الطاف و میزان مراسم
 انصاف است با برکت دوستان دور و نزدیک شرایط ملطف بمنزول قشاده بر عارض
 حقوق و داد و ابواب اعدا گشاده ایم استجاب در فاتحه کار با مسعالات را خود نفس نفس پس
 طریق ملاقات و مرقه بعد ضری خاطر مهر مطایر بار بدیدار محبت آثار قرین انواع سرور ساحت طلب
 معاضدت و طایر ترا با یکدیگر در مجالس عیدیه سخنوارانده آیات مطایر ترا در مصحف شریف و بالمشاف

را از آن پسنگ
 نمودن

خوانده اند و از آن زمان تا کنون اشراج دولت موروثی را از دیگران جویا و عمری در حصول این عدا
 مشغول و مشغولانده ایم اکنون که بعون الله تعالی مدام مرام در جام و آنجناب در صدر دست سوار
 سرست صبا می کام است لاشک سیمی از رویم کجوتی و یگانگی را از این جانب معلوم متروک نسیم
 که داشت و بیعایت حقوق سابقه و پاس مراد است لایحه در حال و استقبال یاده از اوقات ما
 مبسالی لغت و وفاق و مراسم مودت و اتفاق را معنی حسب مقتضیات الامور از نزدیک
 میشد و مهند خوبیم داشت و نشاء الله بود و از اثر این اتفاق که مایه اتفاق دولت و شوکت است
 دشمنان مقهور و دوستان مسرور خواهند گشت

شده
 کسکه در حق محبت
 است

شوق
 فراخ ترین و زود
 شدن

و هم پادشاه انگلستان نوشته شده است

ستایش و پاس فدائی را رواست که فلک دوازده گانه است بنا نهانی جو دش از دریا
 تمام وجود باطل شود رسیده و بحر ذخایر قطره است بحدیث لغز رحمانی مشتیش از ترشح غیب
 باحت خود چکیده قمر اسفیر آسایاست که با شیر چرب و پیر با نظار دوستی متصل کرد
 و در غیبت مهر غیر آثار نورش با طریقه پیوند و دو و از غیران مس فرمان و هم بران و
 عهد صافی جان که گفت راست و کرد از یک تا ختم مصالح دور و نزدیکند و اسلام و لا کرام

از جانب اشرف شیخ اشوح شیخ احمد حسانی نوشته شده

احمد بنده اندی شوقا فقا اشوخ بحکیم و البحر المنیر قطب الاقطاب لب الالباب حجاز
 البانف و لغته السابعة صحت به و قد العلوم غصنها سمنا و امیط عن سبها حمان اجدون غصفا علی
 اعداء اعرف العرف و قد القفا و ام تم بقا و یسرنا قد و بعد لا یخفی علیک با بد الاله
 و کفر الیقین کعبه الغضای او شاره انحصار انما شتاق الیک شوق الصایم ال البدال لعطف
 ال الالان المحرم الی المحرم و المعدم الی الیه هم و نرجو شک بعد و رسول ال الوردگان تقدم با لعطف

سایع تمام
 شوق
 با صبر بلند و درین
 غصن
 زان و ن
 نده
 امیر کس من ال عدم
 و در
 مع

والشعر وتوبه يسنا وتوقف برقه من الزمان ليدنا حتى نستفيض نمنك وانت السحاب لميطير بوس
وانت السحاب المير وخطف وانت الروض الطاهر وختنسي وانت الشجر الباهر واذا وعتمو فاصموا
وان منركم عندنا رجب
و السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

انطاف
زود بک شدن به
رب
دشمن

از جانب اشرف بجناب اقا سيد علی نوشته

متع الله المسلمين بطول بقاء سيدنا افضل وسنة الفضائل منقر الانساب بالنسب ارفع بخته
الا طباب بالحب المنسج فروع اصول الدين ووصول فروع اليقين علامه الاعلام محمد الامام
مرجع الاسلام حفظ الله مفيد امفضنا ولا يخفى غايه بعد ما كيف ليد سرورنا بقاءه از من مواب الله
تعالى وسوايغ كره في العباد وتواتر حكمه في مصالح العباد بقاء الود والقاء لانا دمين اولين
دولتنا ابيه السنيه ووكلاء الحضرة العلية القيصرة لازالتا في محله العهد ضرسيعي لبان ومني طلبة
ابجد جوادي زمان قد ايرطت سحر لولا يفتدوا المسلمون في ظل السداة وختلطت انوار الهدى
فروح المشركون في ظل النذاه وبعلم انه وصلت موكبنا الباهر والى دار الخلافة العاقبة
وانصرفت لاسود الى الغاب وعتت لابطال في القربا عرض على حضرتنا انه قتل المرجوم علي با
وودع دار السلام وسلم الامر الى جناب سليمان پاشا استودع المقام ووصل بخرمنخاني حضرتنا
وحي قرب مسا ومن يستقر ملكا سخلا فاذا قدر انشا في صحف الاثاق ثابا على ذمة همتا الكبر
اطلاق اذمة الغير الى شظيم امره وبعظيم قدره وخطيف شاره وخطيف مصارجه واسا تصادرت
وازاله موارد نبيه وسير معاه ودمير مخالفي مراده حتى يوصل اليه من لدى الحضرة ابيه القماريت
رفع يوقع في صدور الناس وتشريف شريف بخلع عن الام لباس الاستباس لئلا يفتي را
في ايدي السقام مقصوم الاساس وشراب اللذات باحجار الملائه طشوم الكاس وبعده عليه ناكفانية
وازاه لمامه وزفايه احواله واصابه امانه في كل الامور يدي له بورو عليك بعد ما وصلت رسينا

منج
جای بسوزا و مرد
دار مجده

عبه
سیدان

غاب
پیشتر جمع غاب

تیمیر
جاک کردن

نظم
باغ شکستن

ایک و کشت سیرت مالیک ترفیب موفیقه و تریب جاحیده بان شتر شایم غزینا فی کل یاز
 و تفریح با سماع سمع کل عاکف و با و اعلیک بقاک اندان لایقی مما یقین بشاکت فی عا
 رسمه عافیه و دوسمه عافیه و یعلموا قطان ملک بسلا دانا امرنا شبلی غاب سخلافه و دلی سجا
 الشرفه و الی ملک سلیمان حافظه و سوا حل عمان و محمد علی میرزا ناظم ممالک خوزستان و
 رستان و کرمانشاهان بان کیونامو ظمین مراغین ان دخل علیهم و ایتیه و فعلموا و ان خرج علیهم
 سفاهت و وقع داعیه بده بجهش او لی بطش و ضیش مبین له فی کل مخلصه و پیش فلایشتنوا ما لهم
 ان بد لهم من جانب اتباع الوالیه بنضه و رکوض لایده و ایفهم حشره و لغرض فان المسلمین استحو
 اونیاء بعض و لای رضوا فی سب الا جماع برض فرض و اسلام

بلکنه جار و تله عزتر قیم یافت

اعلموا انه لما طلع من طالع الاقبال طالع کتائب جلاله علی ربی بده المحال و الخلع الروسیه
 علی وصول موئسنا السینه و من مقدمه موب کوب کوب فکنا سخلافه البینه سب العلیه سب
 تسخیر قلعه التوشی رسال الحذر لو لکونیک حاکم الکجه بامد و المحصورین مع جنود المقهورین فتدانی لک
 و تصاد و فون تصاد و موامصاده الکفر و الایمان و عساده و التح و البطلان و اتمح فایق قاهر و البطل
 زاهق و ابر و الکفر طاعوا و باغوا و اطاعوا و اطاعوا فاستاقوا الی الموت اذ لا تقوی سلا الی المقادیر
 فولود بین و تولوا الی بقره قربت من ملک المعابر فقا و لوجل و ساق لاجل الی ذاک المساق
 و التفت الساق بالساق و عا طت بهم بحیش ساط خزیه اکهم باصحاب النفاق و اوقدت علیهم
 نزام اکرات ورت لهم نادا کحرق و جرت لهم انما سیف و جد اول المزاق من حیم غنا
 فاسجود و ما ذیم سکوه و موالهم مشوبه و قابهم ضروره و اجسادهم معلوبه فلما اقرت بعض اشقنا
 و اذیت سدول اللیل الضلالت حیت نهم هم و عجزوا عن الوقوف و خرج قاید بهم مع من بقی من علاله اسو

وخاله الخوف بنسائه لظلمه محفوف رضوانه لغنيمه بالهزيمه من الذئاب بالارباب فطروا آياتهم
 ووضعوا اوزارهم واثقالهم حتى الفضة والذهب وذهبوا مع فاضله وفقدوا تقدمهم الخمسين وعرفوا
 وتعايقوا كخود الا تزال مع المنصرين فمحصوا بحصاره واقع في الطريق واحاط بهم فوجا من تلك العزيب
 سيوفهم بعون الله اخذوا وسلا بذاخرا من اتخذه من دون الله سبيلا واسلام

شيخ الشيخ موسى كاظمي نوشته

الحمد لله الملك العظيم مالك الملوك علام الغيوب لا يقبض ملك الا بسطانه ولا يبسط علم الا
 بمراته واسلام بحاله على النسبي والاسما ملك الملوك لآله الصالحه وعالم علوم البدايه والنهايه
 وبعد فقتل ايها الشيخ اكليل واجر النبيل مع الله المسلمين بمقاتك يا با بقا ك ملك اسما
 كتابا كاشفا حجاب الارباب عن وجوه الالاب حاديا حمله من الحكم والآداب ايت بما لك
 واويت ما عليك من الموهن والخصي باخبا صبر صبره وعلى الله ان يوفيك اجر اجميلا ويزيدك
 فضلا بغيره ونحن نرجوا من الله استعان ان يوفقنا بطاعته وقضاه ما وجب علينا من العلم بملك
 المنصاح والحكم ويقرنا الى ما تحبه وبعد ما يقضه ويعصمنا من الذنوب يحفظنا من السخط وغيره
 ما بغير النعم ويرفع ما ترفع العظم ويقطع ما تقطع الرجا ويرد ما ترد الدعاء ويحسن ما تحسن عيش السامه ويزيل
 ما تزيل الاعتراف والملك المشبه بالمفاوضة التي صحبت علينا كالغواصي فيضه واطار المنصاح
 ستفيضه وارت من خارج القدس واشترت بها فواجب الالاس ضربت يدك بنا مع المطامير
 حتى صار لعاطا عبث ثوقا اليك ثوق طمان اشرف على الماء الى الورد ووضعت فليلك بارك
 ريق الاقدار في كاس القعود واما العلاء بخير والنخيره بصير محقق الدقائق مدق المحتاجين كحاج
 ميرزا محمد سلمه تسبانه فهو ذاك استفيض منه ونسقين به عن سواك واما عنك جنينا
 اقران الفرقين وافادة اسبحر الواحد غير الاثنين واسلام

دستار دانا كوار

نور الالاب
 شيخنا
 نور الدين
 شيخنا

بعود و ما فی فرمانروای بخد و حجاز مرقوم شد

بناک آذی بیده الملک بو علی کل شیشی قدیرو بعد فدا تا ما منک کتاب مصدق لسانا بجا
 نقوع من عرف المعارف مشه او مطر باو العجب ثم العجب انک عونا الی التوحید و نفی التکبر
 عن الله الحیة المحیة و تخن من یدیه مفظورون علیه نحدث به قدیما وان بذاصر طی مستقیما لغم وجد
 اولیا ما کتابک یسل علی انک قد اذنت فی بذالطریق سبلا اذا لا تخذوک فیللا و لا تجرد
 ستمنا تجویلا و المؤمنون بعضهم اولیا بعض و غرض من قال یطنا اذ قاموا فقا لور بنار رب السموات
 و الارض و قد ذکرتم انکم ترسلون عالما منکم ایسنا نصلع علیکم و تظلعوا علی مال دنیا و لیکون لکم
 مالنا و علیکم ما علینا فارسلوه من لیکر انما المؤمنون خود فاصلموا بین خودکم و عملوا فیہ فانما المراد
 علی حضرتنا من ذمبکم غیر ما کتبون و اتناس من عندیم بقولون و یسمعون و ان یقعون لانا
 و انهم الایحیون ثم استعجلوا حتی نکتشف من امرکم اسباب و یرفع الارباب ظل المسون فی
 ظل الوداد و نحن موصدون و لایمیننا الا لا تخاد فی جذا ان صحت لا عدم و اتفقت منا و منکم لایم
 و لو انفت ما فی الارض جمیعا ما انفت من قویهم و لکن الله الف منهم انه غیر حکیم ان الله هو
 و ربکم فاعبدوه بذصراط مستقیم و ان کان لامه کذا فهدا الشاق المسلمین و کان حقنا علینا نصر
 المؤمنین منکم باموال و بنین موقعین علی شبل انکلا فو من له علی سوا حل العمان قدره و شرافه
 مستغنی سیرا ان یعالکم بالموده ترا و جهر او یدکم بما تسمونه ترا و جهر ان الله سخن الا اصنا
 و در بنا بجار و هو الذی یرکم فی البر و احسانه علی ما یشاء قدره و اکرمه علی ما بدنا و السلام

نوع
 نسدن و مشرک
 عرف
 اصح بوی نوح
 نیدن

در بعض الایام

غرض
 دروغ گفتن

جواب ذریعه پادشاه یمن

ادام الله عزه و اقام نصره و متع به المسلمین و ایدہ نصر الدین فانه وصل الی حضرتنا کنک
 احسن الله تعالی ما کسبتنا بحمد الله بحمد رسول الله بحمد عا و با حالات ملک سعید

مالک

حاکما بمرتبه‌ها من نظا و لالت صمود بشر با اشارات المنام و یا جذا ان صحت لا اعلام
 شارحا استخبارک من معاشر المسلمین لدفع الکفره و المشرکین ناصر الدین الله طالبانک رضا
 عهد یا بعده اما ما ثبت علی الذریعه من تیکلا الوایه و افعالهم شیعہ علی قد استودوا اولی علی
 بلا الذبح و ما والا ثم الحجاز و ما جاوزا فتلحیح فی امرهم الولاه و الا شرف تسایل حماه الاطراف
 حتی ابطت الفی تراب و بحر او شمس الشر شرقا و غربا فانهجروا یمنیا و شمالا و کثروا رجالا و مالا و متکرمی
 الدین و منکولوم المسلمین و کانتهم زاده و تہ الاسلام بلا عام و راع غیر جوامعها بلار مہب و لا یرتلع
 و ترکوا حماه تکک الشوری کانتهم سقوا کاس الخوف و لکم لغوا بحیثہم بالیسین بلوغ بالتیوف
 و للزمان صرف منصرف و وقوف ثبت و محو تکدر و صغوم کصلحت الامر بعد فساد ما و انتہت
 الشوری بعد فساد ما و لطف الفتن بعد صلحت و غیضت الدواہی بعد ابرت و لظالمات
 الدعائم شملت و المناظم انخرمت و الامور یارت و العین ثارت و الرسوم تغیرت و السن
 اضطربت فصرف بعد ذلک باولیانہ و نضرم علی عدائہ و ان ذلک علی السیر و الی انتہ
 المصیر کم من حق مال فادانہ و کم من باطل ضال بعد فزاند و لعلوا انما و اسلام و لا کرام

بجناب علامہ العلمانی میرزا ابوالقاسم نوشہ

ما شہر بار معدلت مدرستیہ کان بہر عام از پی تعدیل ایام راہ پیرت الشرف و اعتدال
 پت الشرف افادت و فاضلت بوجود مسعود جناب حقایق و شرایع اثبات قایق بدایع
 اکتساب مقتنی من المعقول بالمعقول المجتبی من الفروع بالاصول من غیر مخاضم الا فاق مصد
 مکارم الاخلاق المکتبی عن صاحب الشرایع صلوات اللہ علیہ اسمہ المصرح بالاثار المنبت الیہ
 رسمہ مجتہد الزمان علامہ الدوران مقتدی لانام مرجع الاسلام میرزا ابوالقاسم حفظہ اللہ تعالی
 حاضر افانبا ذابا شتون و بعد کثوف رای سعادت آرا میدارد کہ در این اوان نخست

از بیج من کمال انزا
 نقطه اقبال
 گویند و نور زرم
 این شرف است
 افتخار
 سر بایه کرمین و لب
 کردن و نگاہ شین
 چیزی از برای
 تجارت

که در ایام در وضعه خیریه بصدقه علیها و علیه آلاف التحية بود بعد از استعاده و مکتب مسعود
 بود و دارالایمان قم و خاطر هر کس ترا که توسن سپهر ارام و جنیت و بهر در کلام است بعد
 هر عام قادم را در اجلا غمیت است لوف مدرسان توسن آنجای است فی حفظ الله محدودنا
 عن الدروس و من کیر با شوقی فوق تحریر عازم آن سعادت خانه و قوه با صردین بسین سینه ایما
 الدین و سایر موبان آنجبار مشمول عاطفت پکر اند و ششم از آنجا که باطن بر ظاهر مرتقی ظاهر
 و معنی را بر صورت بر حانی با بر شرف و احوال افاضات از آنجا که در مشاوری و معاش سعادت را از کفر
 خاطر است در حیات آنجبار بواب شود و غیبی باز و خاطر را در مجلس قومی همراز و زیاده بر او قاض
 پس ضمیر عطف اندیش فایز افاضات کشت و چون بر سال بدست میمون آنجبار از سر کار
 جایون و جوی بار بایب سکنت عاید و این حسنی فتح آثار و نواید بود اگر چه در وقت تیر و جرم زور
 در وجه نظری قم مبدون عاید ستمه علی القاعده معمول شد و زانکه بی مساعدت ساعد آنجبار
 که مخالف سعادتش در استین است فتح ابواب صواب بی نیروی خیرات و برات میر بخواب بود
 اسبف عمل لکن فی بد اهل و جوی بر سال بدست ایشان در وجه جمعی از سالیکن پیشان مبدول
 بر رفت مصحوب فلان ارسال ششم که در آنجا بار بایب حسیاج رسانند این سینه جایون شکار

در وی
سک

کذکات

وجود مسعودها آنجبار قدسی آداب نوشتن قوانین الفروع و الاصول هر رسم معالم المعقولات
 مادی الاصلین جامع الفرضین مرجع المغایب و المشرق صانه الله تعالی عن البواق و الطوارق
 علماء العلماء الا فاضل ابو الفضائل و المفاخر میرزا ابوالقاسم بقاه الله محفوظا و انا بما یجان و تعالی
 محفوظا از آرب نواب محفوظ و محفوظ و بردای صوابها شمشود و کشف با و که سعادت تا
 کرامی و اول از فحادی محبت مطاوی و هیچ مواد شواق خاطر ارادت با دل کشت و خندان صبر

بواق
سما و حسیها

غیر بلاق آنجناب شایق افتاد که اگر نه نضت موکب جهان کشا با لک جماد و پیشتر است
 نه طر مهر اندیش دریافت صحبت آنجناب انعمت اشرف غرقیم دریافت اشعاری بعضی خطا
 که سابقا اظهار داشته بودند و نموده بودند از آنجمله یکی امیر مصطفی قلیخان که بغت سال بی سپهر
 خلاف ماکت و توبه می باطل باعث خرابی ولایات و تفسیح نفوس و منکات ما مسلمانان
 و آنهم بیخ و خسران در مخالفت او بود و بسبب کینه او را نیازیم نفس موسوی با قوت نبوت
 عفو کوه غدی که بخلاف داعی آن کامی چند برداشت سخن چندان برآید با اینج کذا است جز
 و در دوران خوبسیم داشت و این پس نیز حسب تمای آنجناب اورانی کفاف معاش خود
 گذاشت اینک نوشته بودید عزیز بود دلیل کشت تفرمن نشاء و چه غرت و کدام ذلت از این پیش
 بطا بر غرق با توشش داشت و حال را حتی بی ذلت و غرمن قانع ما رسلنا فی قریه من رسول
 الا اخذنا اهلها بالباسا و لضر العلمهم ضرعون زبی معادت که اکنون و راجع ادقی با ضراعت
 و غرق با قناعت میورد مخصوص آفت فروعات قم شرحی داده بودند و زبان خاد را بنوا
 مانف و مائری زیاد کشته از این ساخته خود بوضوح پیوست که ما ملئنا بهم و لکن کانوا اعترفتهم
 و این سال تکلیف آنجناب در تکالیف دیوانی تخفیف رفت وقت آسمانی پدید آمد علی کوشش
 تدبیر تغییر تقدیر توان داد آن لایحه تغییر بقوم حتی بغیر و اما با تقسیم این قاعده در بعضی دیگر از ما
 و اصهار مانند ترشیر و امثال آن نیز جاریست و گریه نشناخت خاطر شهر یاری جز زرقیه عباد و تعمیر
 و آرامش عالم و آسایش مردم نموده نیست و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لعننا علیهم بركات من السماء
 و الارض و لکن کذبوا فاخذنا بهم بما كانوا یکسبون وجود ما سایه وجود مطلق قدرت بیشتر که در تقدیر
 حق است آسایش کس در پناه سایه با تکلف ان شخص صورت نخواهد بست هر که در سایه چشم با آسایش
 خود جوید از طلب ضمای خدا ناگزیر است یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام دیگر آنیکه ما را

غازی در آنجا
 و آنجا
 و آنجا
 و آنجا

فصل
مصادیق
است

شماره بیست و نهم
و از امر بیست
و بیست و نهم

و او اعلا عینا

تخت
صغیر
که از دور عرف
حد

در همه ای سلطنت و فرمانروائی متبع سلاطین قبل از بعثت اشاره کرده بودند هر دوری مرتبی
طوری است و بر تکی مقتضی دولتی لو شایک یک لعل الناس انه واحدة ولا یزالون مختلفین و در این
اختلاف حکم و مصالح چسب است و بیست و نهم که اول الالباب بار با سلاطین ملل دیگر سنجیده اگر
حشیا عدلی جوینا پسند بر خند عسی ان تکریموا شیئا و بهو خیر لکم مصادقت ملت احمدی مس
سلاطین اسلام را محمدنی کافی است و نیکو نگارده را که مسلمزم خیر است بی شمار است بر جورا
پادشاهان کفر که اثر آن خبر غناه نفوس اماره و دفع موانع شهوات غافلین نیست نیز می وانی نیز
دوست و اندمال درت احمدی که شسته و هر قرنی قرین دولتی گشته است و صل من قال
ثم و ثنا الکتاب الذین صطفینا من عبادهما فنم ظالم لغنه و منهم مقتصد و منهم سابق با سحر
اگر در پیروی این ملت غزایکی از سلاطین سابق را بر سابق بایند و محبت نمایند راست و احمد
اندی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین و اوتینا من کل شیء ان یدالوا فضل المبین از اینجا که سوره
باقضای کمال محبت و لغات گاه و نگاه با اشارت با سحاره و تکلیفات مشقانه خاطر ما را خوش
دو شتر اندر قیاس بر تخفیف حقوق دیوان از غایا و مثال آن بیایند غایا که سوره پوسه است
تا ایام و غلط مستحبه خوش بر بنفاد من جابا که سوره فخر نجا در این اوقات که از قیاس کفر و غفای
تکلیب جدال و غنا و در تبرک است و بمقالیه جهاد و در سلک جهاد و بواب نیل سعادت بر عارضین
بازمانند تختها بر از روی کمال اراست بغویان سعادت تخلف بنمایم و مامل ایمن آن است که این
مسؤل بی تخلف مقبول اند زیرا که همه تکالیف انتخاب بر ما تخفیف حقوق سلطانی است بلکه اگر
از غایا باز یافت شود صرف مرسوم غایان و تهید اسباب اقسام اسلام خواهد شد و در تخفیف
آن که یوایی باشد از مجرب قبول امر انتخاب خواهد بود و کرده اند و جوه دیوانی را خصوصاً در این
اوقات عقاب نیست و در ترک آن بغه ثوابی و اقدام در مسالک غزاقطع نظر از تکلیف ما

لانه

ستلزم اعظم ثوابات و اجل حسنات خواهد بود و الذین آمنوا و اخرجوا ما جاهدوا فی سبیل اللہ
 بما موالاهم و انفسهم اعظم درجه عند اللہ و اولئک ہم الفائزون و اگر آنجناب خود خود را از جهاد
 بقوانین اجتهاد و محققان از در ابتعاث اصحاب و مقلدین و اجماع علماء و مقلدین کسب می نمایند که
 زیاده باید جاهد و ساعی در نصرت دین و مخالف با رب از قعود و تکلف از مجاہدین باشند
 و انما یخشى اللہ من عباده العلماء و غیر آنکه اینست در ضمن مفاد و خبر کرامی بشرطی از نصاب و حکم
 بالغه که ناشی از الطاف سابقه بود و اشارت کرده در ذیل آن ادای معذرت را از دست آوردن
 فرمایش و امثال آن فرضی محال آورده بودند سبحان اللہ ما از آنجناب خبر این مقصود نیست و
 سیاق مراد خاطر مسعودی و علی سید کتب با حکم و الموعظه الحسنه و اگر العباد با اللہ خاطر ما را از آن
 نصاب آنجناب باعتبار منافات با مقتضیات عادات بظاهر نزدیکی دست دهد پاداش
 آن همان نثر آثار الطاف و بسط اجزاء عطف ضمیر قدس خواهد بود که جز از خلوص ارادت و محبت
 نیست ولی مستلزم تراکم ارباب حاجات و تراحم خاطر آنجناب از تکریر رسائل و مهمانت همان
 توقعات او باشد تم از آنجناب بجای پر خاش صد هزار فرمایش است و ما ایدان انش علیکم
 سجده فی انشاء اللہ من الصالحین

کذک

مکتوب کرامی که به بشرطش مخزن لالی عکسی وافی و به بشرطش مخزون صدری پاک و دلی صافی
 عده گسای خاطر ارادت مایل در بسنجامی که از نسایم مودت شنایم اشواق شاخسار ارادت
 و خایر در آینه زوید امید در انتظار خبر سلامت وجود مسعود و اصل مہماہ التفات فساد شکلی
 خاطر معتقد از اعلان داشته بودند که العباد با اللہ بدان وجود مسعود رحلت موعود نزدیک است
 و از آن پس از دوری آن شمع جمیع فضایل انجمن هر رود و ستان تا یک طال اللہ بقانک

این روایتی است از حضرت با سعید

و اما آن غزلها که این چه افسانه بیخ و سخن جاگاه است و در او دوستان ما کرده ما را نشسته
چنین سپند به نیت امید ما همه آنست که بخوانست خداوند جسم و جان در این سال همایون بدین
بصواب و نیک و سعادت ملاقات آنجا برادر سالهای دیگر بکام خاطر جویم از فیض بخشیهای
آنجناب بما مقعدان دیری زنده غنیمت دوری زد دست و درین نزدیک قوع این حادثه دو
از کرامت خداوند و در مدعی عفو کبیر شرح بی تقصیری کفرمان ترش برود احسن حکایت خوان
صغیر زلات را بر او بت احادیث و آیات مقرون ساخته بودند و در وقت ساعت که آن
به بختان رخت به پناه بدر جدال کشیده موجب ایدار عیاد امانی و تسبیح نفوس و در او شرب
ارباب و انحاء آن جوانی کرده اند حال بوفاست و شمار خود گرفتار افتاد و تا عبرت مغدین کثیر
و خبرت کمرشان دیگر باشد عقوبت ایشان ضرور ترک سیاست بی محقق ظاهر از روم ملک در
دو دست جث کلا و مضروب سرد قها بین نصین من عفو من ثمم اگر چه عفو قصود زردستان با
خشنودی خداوند عفو ازین منسی مشاوار منقاد آیات و اخبار است ولیکن نه هر عفو چینی نه هر
در خود این است العفو عند الظلم ظلم و با بجز آیات و اخبار آورده در ثواب عفو و فضل معارف من
اعتبار عدل است پس نبل ثواب مخصوص عفو بشرط خواهد بود و گاه باشد درین ماده منحق نکرد
مغصیرین ترش بر عفو کس پیش و به منسوب غلب و منزای اعمال خویشند اگر آنجناب ضامن کفیل خوان
موجود میگردد محقق بدین شرح گاشته بهر شریف محمود داشته ارسال از آنکه ضامن وجود حق
بسته گردین عفو ثوابی مترتب نیاید و گذشتن از جرم عفو نفع از بندگان خدا موجب عفو جرم
یک بند و صغیر کرد و حسنات اعمال خود را بدین از از عهد عهدی که رفته است بر بند
تا ما نیز همان و یغره را بدینگاه شمرده خود ساحت اکنون از عقوبت ایشان بگذریم اگر آنجناب بدین معاهد
راضی است تا ما نیز از خستمانه تا ما نیز در زمان خط امان در سیم و الا فلا این ضمانت را چندان دور در

جمع زلات
جمع لغزش
رجاء
کما بهی ارجاء
جمع
و غایت
با شیخ و شور و ناگوار
و کران با

نزدیک